

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره
مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال اول شماره ۳ بهمن ۷۳ - فوریه ۹۵

حزب پیکارگر یا محفل گپ زنی

ما را با بدبختان کاری نیست. زیرا چنانچه هزاران بار نیز برای آنها توضیح دهیم که هدف از ممنوعیت فراکسیون در حزب طبقه کارگر چیست باز گوششان را بر توضیحات ما می بندند و اکتسابات فکری ضدکمونیستی خود را مجدداً نشخوار میکنند، چون هدف آنها آموزش نیست، تخطئه است و این از ماهیت طبقاتی و جانبداری طبقاتی آنها مایه میگردد. آنها خود را دموکرات میخوانند و پرچم «آزادی فراکسیون» در حزب را در دست میگیرند و مخالفین خود را به استبداد متهم میکنند.

خطاب ما به آنها بی است که طالب آموزش اند و سره را از ناسره تشخیص میدهند و قاعدتاً «چپ» آنتی کمونیست را با توضیحات صبورانه ما از چپ کمونیست تشخیص دهند و فریب دورویی آنها را نخورند.

گفته میشود که در حزب طبقه کارگر جلوی آزادی اندیشه را میگیرند و مانع از آنند که اقلیت از نظریات خود بدفاع برخیزد و برای گزیری نظر خود حتی بر آن می افزایند که «چه بسا اقلیت دارای نظر درستی باشد» که در نتیجه بکارگیری ماشین رای گیری اکثریت سرکوب میشود و آنوقت سینه را جلو میدهند که بعله! در زمان استالین هم چنین بود، نظریات مخالف را در حزب سرکوب میکردند و فقط میبایست نظر شخص دبیرکل به کرسی بنشیند، برخی حتی از این هم فراتر میروند و لنین را مسئول ممنوعیت آزادی اندیشه در حزب میدانند و مدعی میشوند که قبل از قطعنامه کنگره دهم درباره ممنوعیت فراکسیون در حزب،

ادامه در صفحه ۶

بشر دوستی پرولتری و بشر دوستی بورژوازی

هومانیسم (انسان دوستی) به مجموعه آرمانها و تلاشهایی در تاریخ اطلاق میشود که مبتنی بر ایمان به آموزش و انکشاف پذیری انسان و احترام به حیثیت و شخصیت وی است. وجه مشخص این مجموعه علاقه به نیکیبختی بشر و اعتقاد به فعالیت و شکوفایی نیروهای خلاقه وی می باشد که به تکامل عالی جامعه ای انسانی منجر می شود. این جریان فکری که در یونان باستان نطفه اش بسته شد در قرون ۱۴ و ۱۶ میلادی بصورت یک نهضت اجتماعی و ادبی تجلی یافت که جامعه شهروندی آئروز که انسان را از قید فئودالیسم و مذهب رها می ساخت بدان نیاز داشت. متفکرین قرن هجدهم فرانسه از برجسته ترین آنها بودند که خود را با این ارزشهای جدید اجتماعی که سعادت بشر را در مرکز کاوش خود قرار میداد آشنا ساختند. ضرورت آموزش عمومی کودکان، ایجاد قوانین اجتماعی، گسترش قوانین و علوم از دستاوردهای این دوران تحول بود. متفکران آن دوره می خواستند به این اصل که اکثریت بار سنگین وظایف را بدوش بکشد و اقلیت تاج حقوق و مزایا را بر سر بگذارد خط بطلان بکشند. در این عصر روشنفکران انقلابی بورژوازی در راس جنبش توده مردم بر ضد استبداد قرون وسطایی قرار گرفتند. اسپینوزا، لیبنیتس، روسو، ولتر، دیدرو، هگل و ... حیثیت و آزادی انسان، توانایی های خلاقه وی را در مد نظر قرار دادند و تصاویر جامعه انسانی را ترسیم نمودند. هومانسیم عصر روشنگری طیفانی علیه «رسته های بالاتر» بود که حق تکامل شخصیت انسان را صرفاً برای خود قائل بودند و آنرا از دسترس وابستگان به لایه های پائینی جامعه که در آموزش و حرفه های معنوی و هنری در امور دولتی تجلی می کرد، دور نگاه میداشتند. این اندیشمندان مبارز طالب نظمی بودند که انسان واقعا بتواند به اوج کمال رسیده و انسان باشد و بیثابه انسان زندگی کند و تواناییهای روحی و معنوی خود را آزادانه شکوفا سازد، کهن را بدور افکند و تواندیشی ترقیخواهانه را در خدمت جمیع انسانها بکار گیرد.

بشردوستی بورژوازی، بشردوستی پندارآلود، خوش نیت و غیرعلمی بود و نمی توانست بعلت فقدان زمینه های مادی

ادامه در صفحه ۲

درگذشت مهندس مهدی بازرگان

در شماره ۲

جلوه های گوناگون

آنتی کمونیسم

اخیراً خبری در روزنامه های ایران نظر را بخود جلب میکرد. دولت «لخ والس» در لهستان حاضر شده بود به علت احتیاج مبرم به نفت با جمهوری اسلامی ایران وارد معامله شده و قراردادی برای تحویل ۱/۵ میلیون تن نفت در چارچوب همکاریهای اقتصادی با وی به امضاء برساند و از طریق ایران نیازهای داخلی خود را تامین نماید. دولت سرمایه داری لهستان در سایه «لخ والس» که نمونه یک کارگر خودفروخته به نظام سرمایه داری است پس از جدایی از زیر سلطه سوسیال امپریالیسم شوروی دچار مشکلات فراوانی در زمینه تامین سوخت صنعتی و مصرفی مردم لهستان شد زیرا تا به آن تاریخ نفت مصرفی خویش را به قیمت جهانی از دولت «برادر» بزرگتر تامین می نمود. امپریالیسم روس پس از تحولات اروپای شرقی ظاهراً قادر نیست و یا شاید تمایل ندارد بعلم سیاسی و اقتصادی این احتیاجات را تامین نماید.

ولی این اولین بار نیست که دولت لهستان برای خرید نفت به ایران مراجعه میکند. لهستان در زمانیکه از دولتی کارگری برخوردار بود و در زمره جمهوری های دموکراتیک اروپای شرقی بحساب می آمد در سال

ادامه در صفحه ۳

ترور

به شیوه دموکراتیک

در دهه هشتاد کشور «دموکراتیک» اسپانیا شاهد کشف اجساد بود که بصورت حرفه ای بقتل رسیده بودند، گفته می شد که اینان کسانی هستند که به سازمان جدایی طلب ETA در باسک اسپانیا تعلق دارند. در آن زمان بورژوازی «دموکرات» اسپانیا برای افکار عمومی این توضیح را داشت که این افراد قربانی اختلافات درون سازمانی شده اند. حال پس از گذشت چندین سال با بروز اختلاف در دستگاههای دولتی کاشف بعلم آمده است که این انسانها بدست سازمان

ادامه در صفحه ۷

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی

بشردوستی پرولتزی...

تاریخی به این ایده‌آل‌های عالی بشری که خود نتیجه مبارزه توده مردم برای زندگی بهتر، انسانی‌تر، رستخیز بر ضد استبداد، خرافات، عقب‌ماندگی و زنجیرهای سنگین نظام قرون وسطایی بود، جامه عمل بپوشاند. بورژوازی انقلابی عصر روشنگری نتوانست ایده‌های آزادی، برابری و برادری را در طی تکامل خود متحقق کند و لذا آنها بصورت اعلانات بی‌پشتوانه‌ای باقی ماندند.

جامعه بورژوازی که مبتنی بر مالکیت خصوصی سرمایه‌داری بر وسایل تولید و بر استثمار نیروی کار انسان بنا شد به همه آرمانهای بشردوستانه عصر خود خیانت کرد. انسانی را که در ایده میخواست آزاد کند از اسارت آشکار فئودال به اسارت نامرئی سرمایه کشانید. نیروی وی را به کالا بدل کرد و حق برخورداری از نعمت آزادی را از میلیون‌ها بشر روی زمین سلب کرد. در عصر وی ملتها بجزیر سلطه سرمایه‌داری خون‌آشام کشیده شدند، سیاهان به بردگی به انگلستان و آمریکا اعزام گردیدند. انسانهایی که آزاد بدنی آمده بودند و باید مانند سایرین از همه نعمات طبیعی بشری برخوردار میگرددند، حال آزاد بودند که نیروی کار خود را به هر سرمایه‌دار محترمی بفروشد و تحقیرشان را بجان پذیرند. آرمانهای آزادی، احترام به حقوق انسانی و حیثیت بشری، دموکراسی، همیاری و برادری چون اهدافی دور و خوش‌طنین بتدریج از حیطه نگاه بشریت فاصله گرفتند و به الفاظ بی‌محتوا و صوری بدل شدند.

بورژوازی اروپائی بنام آزادی، بقتل عام سرخپوستان آمریکا دست زدند، ملل جهان را به اسارت خود درآوردند، از تکامل طبیعی‌شان جلو گرفتند، دو جنگ جهانی براه انداختند که میلیون‌ها انسان را به نابودی کشاند، کوره‌های آدم‌سوزی اختراع کردند، بمبهای شیمیائی و بیولوژیکی در آزمایشگاههای خود ساختند، نژادپرستی را تدوین کردند، بر هیروشیما و ناکازاکی بمب اتم فرو ریختند، اثرات بمبهای ناپالمشان هنوز چون لکه‌های ننگ تاریخ بر اندام کودکان به پیری رسیده ویتنامی مشهود است. متخصصین آنها دانشگاههای شکنجه ساختند، دستگاههای شکنجه قرون وسطایی را با عالیترین سطح تکنیک مدرن و پیشرفتهای علم بکار گرفتند تا از منافع مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، این «ام‌الفساد» همه مصائب اجتماعی دفاع کنند. بورژوازی علیرغم پشت کردن به ایده‌آل تاریخی خود در قوانین اساسی‌اش برای حفظ ظاهر از حقوق بشر، از آزادی و حیثیت انسانی نام می‌برد و آنرا برسمیت می‌شناسد ولی در عمل شالوده‌هستی‌اش بر استثمار انسان از انسان استوار است. دورویی بورژوازی و مصلحت‌اندیشی وی در عمل در طرح حمایت از حقوق بشر از آن واقعیت

تاریخی و از این وضع کنونی ناشی می‌شود. امروز شما کشور سرمایه‌داری امپریالیستی را نمی‌بینید که حنجره‌اش را از تکرار مکرر واژه حقوق بشرپاره نکرده‌باشد. دموکراسی، آزادی، احترام به بشر که آنرا ذاتاً از آن خود میدانند فقط در دوران فروکش تضادهای اجتماعی جای خوشرفقی و مانور را برایشان باز میگذارد، درحالیکه در زمان برآمد توده‌ای ماهیت طبقاتی دیکتاتوری‌ها آن نمایان میشود. بمصداق مرگ خوب است ولی برای همسایه، برون از مرزهای ملی خود در سرنوشت میلیون‌ها بشر دخالت میکنند، حکومت‌های خون‌آشام را بر آنها می‌گمارند تا از منافع پست طبقاتشان دفاع کنند. آن اصول انسانی و ابدی که آنها را در مطبوعات و رسانه‌های گروهی وسیله تبلیغات و عوامفریبی قرار داده و از آنها بمتابه حقایق لاینفک جامعه سرمایه‌داری نام می‌برند، برون از مرزهای خود به گرازی وحشی تبدیل میشود که در اندونزی، گواتمالا، شیلی، ترکیه، ایران و... کودتا میکند و در یوگسلاوی از روی اجساد صدها هزار نفر برای گسترش مناطق نفوذش میگذرد. فروش اسلحه، صدور گازهای سمی و سلاحهای کشتار جمعی یک روی سکه سرمایه‌داری و جمع‌آوری اعانات و البسه برای گرسنگان آفریقا و اشک تساح بشردوستی روی دیگر این سکه است. سرمایه‌داری به هرودی آنها نیاز دارد و هر روی آنرا در زمان مقتضی در جایی بکار می‌برد. بدبخت آنکس که علیرغم تجربه عظیم تاریخ که با خون سرخ بشریت نوشته شده است به این تبلیغات دروغین بشردوستی امپریالیستی اعتقاد پیدا کند و نفهمد که بشردوستی و پذیرش مالکیت خصوصی بر وسایل تولید در یک جمع با یکدیگر نمی‌گنجند.

بشردوستی را نمی‌توان از مضمون طبقاتی آن تهی گردانید. آزادی، برابری و برادری انسانها تنها در جامعه‌ای بدون طبقه که با خلع ید از سرمایه‌داران از وسایل تولید صورت می‌گیرد می‌تواند متحقق شود. اعلامیه حقوق بشر از ممنوعیت شکنجه، بردگی انسانها به هر شکلی صحبت میکند، رفتار ظالمانه را محکوم مینماید، توقیف خودسرانه، حبس و تبعید را مذموم می‌شمارد و در ماده ۱۴ خود می‌آورد: «هرکس حق دارد در برابر تعقیب و شکنجه و آزار پناهگاهی جستجو کند و در سایر کشورها پناه اختیار نماید». این جملات را بخوانید و آنرا با کارنامه اعمال سیاه امپریالیستها قیاس کنید. همه آنها تیکه زیر این اعلامیه را امضا کرده‌اند، حاضر نیستند پناهندگان سایر ممالک را بپذیرند. آنها حق زندگی را برای همه برسیت می‌شناسند، زیر سندش را نیز امضا کرده‌اند و همواره بدان مفتخرانه اشاره میکنند. لیکن شرایط ادامه زندگی انسانها را از بین می‌برند. محیط زیست را نابود میکنند، منابع خام ممالک زیر سلطه، این منبع هستی ملتها را به غارت

می‌برند، قبول حق زندگی بر کاغذ و نابودی شرایط ادامه زندگی در عمل، این است ماهیت بشردوستی بورژوازی.

بورژوازی سنتهای انقلابی خود را با گذار از عصر رقابت آزاد به امپریالیسم بتدریج بدور انداخته است. سرمایه‌داری نمی‌توانست و نمیتواند بجزاز راه بهره‌کشی از انسان ادامه حیات دهد، وی به تحقیر و سرکوب حقوق اکثریت مردم نیاز دارد. در غیر این صورت از سرمایه‌داری چیزی نمی‌ماند.

اینک کمونیسم که به ابزار تحقق و به راه نبل به آزادی، برابری و برادری انسانها آگاهی دارد میراث انقلابی بورژوازی را به کف گرفته است. وی با کشف طبقات و مبارزه طبقاتی و لزوم استقرار دیکتاتوری پرولتاریا موفق شده آن شرایط تاریخی را که زمینه مادی تحقق این آرمانهای انسانی را پدید می‌آورد کشف کند و در راه تحققش مبارزه نماید. تنها کمونیستهاست که صمیمانه‌ترین مدافعین حقوق بشرند. حمایت از حقوق بشر پرچم بورژوازی نیست وسیله تبلیغات موزیانه و مصلحت‌اندیشی سیاسی وی است. این فقط طبقه کارگر است که رسالت تحقق واقعی حقوق بشر را در جامعه سوسیالیستی دارد زیرا آنرا بر شالوده محکم اقتصادی و سیاسی استوار میکند و از پوسته دروغین بورژوازی فارغ می‌سازد. وی دشمنان حقوق بشر را از اریکه قدرت بزی می‌افکند و زمینه تکامل انسان پیشرفته را فراهم می‌سازد و بشردوستی سوسیالیستی را در مقابل بشردوستی لیبرالی می‌گذارد.

بشردوستی کمونیستها با بشردوستی بورژواها متفاوت است. دو نوع بشردوستی ماهیتاً مختلف است. بشردوستی کاذب و بشردوستی حقیقی. کمونیستها می‌روند که با آزادی زحمتکشان مجموعه بشریت را از قید و ستم غیرانسانی نظام سرمایه‌داری که همواره ستم و بی‌حقی می‌آفریند آزاد کنند، آنها حتی سرمایه‌داران را بمنزله انسان، از قیود نظامی که وی را در چنبره خود اسیر کرده است رها می‌سازند. ارزشهایی در جامعه می‌آفرینند که بر اساس پول، حرص و آرز، توطئه و دسیسه علیه هموع بنا نشده باشد. در بشردوستی کمونیستی هیچ انسانی گرگ انسان دیگر نخواهد بود. بشردوستی کمونیستی واقعی و یکپارگر است. بی‌جهت نیست که رفیق استالین در توضیح قانون اساسی اقتصاد سوسیالیستی انسان را در مرکز آن قرار میدهد و می‌گوید: «تأمین ارضای حداکثر نیازمندیهای فزاینده مادی و فرهنگی همه اجتماع از طریق رشد و تکامل مستمر تولید سوسیالیستی بر پایه تکنیک عالی»

کمونیستها به بشردوستی بورژوازی فقط بمتابه جزئی از مجموعه ارزشهای انسانی که باید تحقق یابند، نگاه می‌کنند. آنها برای پایان بهره‌کشی انسان مبارزه می‌کنند. هیچکس حق ندارد انسان دیگر را استثمار

بشردوستی پرولتری...

جلوه‌های گوناگون...

کند، این امر مغایر حقوق بشر است. هر انسانی باید حق داشته باشد که کار کند، بیکاری با حقوق بشر مغایرت دارد. هیچ انسانی حق ندارد انسان دیگر را از حق کار کردن محروم کند، اخراج از کارخانه‌ها مغایر حقوق بشر است. به همه انسانها باید در مقابل کار مساوی دستمزد مساوی تعلق پذیرد، پرداخت مزد نامساوی در قبال کار مساوی به زنان مغایر حقوق بشر است. حق بهره‌مندی از بهداشت رایگان باید برای همه افراد جامعه وجود داشته باشد، محروم کردن انسانها از کمکهای همه جانبه درمانی به بهانه عدم استطاعت کافی مالی مغایر حقوق بشر و شخصیت انسانی است و ... لذا بهمین جهت در زمانیکه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸ طرح اعلامیه جهانی حقوق بشر را به مجمع عمومی این سازمان تقدیم داشت (اجلاسیه دهم دسامبر ۱۹۴۸)، ممالک سوسیالیستی آن زمان این طرح را ناکافی ارزیابی کردند.

روح بشریت پس از جنایات سرمایه‌داری در طی دو جنگ جهانی و برملایی کشتار جمعی انسانها با دقت ماشینی و «بی‌عیب و نقص» و مبنی بر تئوری توجیه‌گرانه نژادی بشدت معذب بود. وجدان بشری نمی‌توانست نسبت به این همه بربریت و سبقت که از انگیزه تصاحب جهان و غارت آن نشئت میگرفت، بی‌تفاوت بماند. اعلامیه جهانی حقوق بشر انعکاس این فریاد بود که توسط کمیسیونی در طی دو سال تدوین گردید. این اعلامیه در عین بیان اصول انسانی که کمونیستها برای تحقق آن قربانیها داده‌اند، از شرایط تحقق این حقوق سخنی نمی‌گوید و بر عکس میکوشد که این بیانیه را بر مبنای احترام به اصل مالکیت خصوصی بر وسایل تولید قرار دهد و در ماده ۱۷ می‌آورد: «احدی را نمی‌توان خودسرانه از حق مالکیت محروم نمود». و این در حالی است که انحصارات فراملی از میلیونها تن از مردم جهان سلب حاکمیت کرده‌اند ولی این بند تنها سلب مالکیت سرمایه‌داران از وسایل تولید را مغایر حقوق بشر میدانند.

کمونیستها همواره مدافع حقوق بشر بوده‌اند زیرا سعادت بشریت در بطن آرمان کمونیستها نهفته است. آنها باید دستاوردها و سنتهای انقلابی بورژوازی را که پندارگونه در پی جامعه رویایی بود از پوسته مه‌آلود بیرون آورند و بر سر دست بگیرند تا برای همه بشریت بدرخشند و این رسالت را فقط پرولتاریا دارد.

این است فرق هومانسیم پرولتری و هومانسیم بورژوایی. حمایت کمونیست‌ها از حقوق بشر در عرصه‌های اجتماعی مزورانه نیست، از ماهیت ایده انسانی کمونیسم ناشی می‌شود و حال آنکه بشردوستی بورژوازی دودوزه‌بازی و عوامفریبانه است.

۱۳۳۰ در هنگامیکه مبارزات ملی شدن صنعت نفت برهبری دکتر مصدق در ایران در اوج خود بود و امپریالیستها مشترکاً ایران را در محاصره اقتصادی قرار داده بودند و از صدور نفت ایران با دسیسه‌چینی ممانعت بعمل می‌آوردند براساس وظیفه انقلابی خود به دولت دکتر مصدق مراجعه کرد و حاضر شد نفت ایران را خریداری کند. این اقدام انقلابی که از جانب سایر کشورهای سوسیالیستی در آن موقع نظیر چکسلواکی و مجارستان نیز حمایت شد با بی‌اعتنائی دولت دکتر مصدق روبرو شد. درحالیکه زحمتکشان ایران در درجه نخست بار سنگین فشار محاصره اقتصادی را بر دوش خود احساس می‌کردند و باید این ارباب امپریالیستی را تحمل می‌نمودند، فروش نفت به کشورهای سوسیالیستی میتوانست نه تنها از این بار سنگین بکاهد بلکه وحدت نهضت را در برابر توطئه‌های امپریالیستی تحکیم بخشد و وضعیت زندگی زحمتکشان را بطور نسبی قابل تحمل‌تر نماید و سرانجام دیوار محاصره اقتصادی امپریالیستی را درهم شکنند. دولت دکتر مصدق به فروش نفت به دول سوسیالیستی رضایت نمی‌داد و حاضر بود بار فشار تحریم صدور نفت بر دوش زحمتکشان سنگینی کند ولی خاطر مبارک امپریالیسم آمریکا که آن را «دولت آزاد» و دوستدار آزادی ملل جهان میدانست مکدر نگردد. این فقدان شناخت نسبت به امپریالیسم در مجموع اثرات منفی خود را در شکست نهضت ملی و ضد استعماری مردم مین ما باقی گذارد که تا امروز از گوشه و کنار در لپخند به امپریالیسم آمریکا تجلی میکند. اگر زیاد آوریم که یک شرکت نفتی ایتالیا نیز حاضر به خرید نفت از ایران شده بود آنوقت به شانس شکنتن تحریم اقتصادی امپریالیسم در آغاز سالهای ۳۰ بیشتر پی‌میبریم

شأنی که دولت ملی دکتر مصدق در نتیجه دلجویی از امپریالیسم آمریکا از دست داد، دولت ارتجاعی جمهوری اسلامی با لهستانی دیگر مورد بهره‌برداری قرار داد. روزنامه «باختر امروز» در شماره ۳۰ شهریور ۱۳۳۰ پس از ماهها سکوت در قبال درخواست خرید نفت از جانب لهستان نوشت: «در باره فروش نفت به لهستان هنوز تصمیمی اتخاذ نشده است». در تمام دوران حکومت دکتر مصدق یک قطره نفت نیز برای فروش به ممالک سوسیالیستی عرضه نشد. امپریالیسم جهانی در آن زمان در رسانه‌های گروهی به این تبلیغات مشغول بوده که دولت دکتر مصدق قصد دارد با اخراج انگلستان پای شوروی را به میدانهای نفت ایران باز کند. سراسر مطبوعات امپریالیستی مملو از کاریکاتورهایی از شورویها بود که میخوانند جا پای امپریالیسم انگلستان بگذارند. نشریه «ولت و خه» چاپ سوئیس تحت عنوان «استفاده از فرصت»

کاریکاتوری منتشر کرده بود و در آن ایران را بر قالیچه حضرت سلیمان نشانده بود و نفتخوار انگلیسی از روی آن بزمین پرتاب می‌شد و رفیق استالین با سطل سراسیمه میدوید تا آتزا از انگلیسیها تحویل بگیرد. زیر کاریکاتور نوشته بود «ساحر ایرانی نفتخوار انگلیسی را به پائین میافکند، ولی عمو استالین با سطل خود آماده است که جانشین او بشود». این تبلیغات بر بورژوازی ملی ایران که متزلزل بود تأثیرات خود را گذاشت و به همان سیاستی متوسل شد که امپریالیستها می‌خواستند به وی القاء کرده و او را به انزوا بکشاند. امروز ۴۳ سال از آن تاریخ میگذرد و بورژوازی ایران با چنگ و دندان میکوشد که این حقیقت تاریخی را کتمان کند. چه در دوران مصدق که تلاش می‌شد بی‌سروصدا درخواست ممالک سوسیالیستی را برای خرید نفت بایگانی کنند و چه پس از آن در هیچیک از آثاری که بقلم تاریخ‌نویسان «جبهه ملی» و بورژوازی ایران در مجموع نوشته شده است به این مسئله اشاره‌ای هم نمی‌شود. پس از انقلاب بهمین که سلطنت منفور پهلوی را برچید آثار تاریخی فراوانی انتشار یافتند که خواننده هرچه بیشتر در آنها کاوش میکند کمتر از این حقیقت مذکور باخبر میشود. حتی دکتر مصدق نیز که شخصاً تالیفاتی دارد و یا خاطرات هواداران و یا هم‌عصرانش که منتشر شده‌اند به این واقعیت مهم کوچکترین اشاره‌ای هم نمی‌کنند. بورژوازی ایران طبیعتاً تاریخ خودش را می‌نویسد و این تاریخ، تاریخ مبارزات پرولتاریای ایران نیست و طعم تلخ طبقاتی خود را دارد. بورژوازی ایران حتی برای لجن‌مال کردن جنبش کمونیستی به دروغ نیز متوسل میشود و حقایق را وارونه جلوه می‌دهد. آقای دکتر نصرالله شیفته سردبیر روزنامه «باختر امروز» و «مرد امروز» در سال ۱۳۷۰ کتابی به نام «زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر محمد مصدق» انتشار داده است که در آن با کینه‌ای ضد کمونیستی می‌آورد «در آن سالها بخاطر اینکه دولت سلطه‌جوی انگلیس بمدت دو سال خرید محصول ایران را توسط شرکتهای نفتی جهان ممنوع ساخته بود، در این تنگنای بین مرگ و زندگی، بزرگترین کشور سوسیالیستی جهان «اتحاد جماهیر شوروی» که همواره در نهضت ملی ایران، چه در رادیوها و چه در روزنامه‌ها از ما حمایت لفظی میکرد، حتی برای یک قطره نفت و یا اعطای یک «رویل» اعتبار پا جلو نگذازد، دیگر کشورهای سوسیالیستی دنباله‌روی شوروی هم این چنین کردند، این کشورها و دیگر ملت‌های دوست دور و نزدیک در کنار صحنه نشسته و فقط با کف‌زدنها ما را به خودکشی در مقابل حریف یاری کردند». تاریخ نشان داد آنکس که برای این سیاست کف میزد جبهه متحد امپریالیسم جهانی و ارتجاع داخلی بود که بدقت ناظر این تزلزل بود و در آن نطفه پیروزی خود را میدید.

درگذشت مهندس مهدی بازرگان

آقای مهدی بازرگان که روز جمعه ۳۰ دی سال جاری (۲۰ ژانویه) از کشور خارج شده بود و قصد داشت برای معالجه بیماری قلبی از طریق سوئیس به آمریکا عزیمت کند، بهنگام ورود به این کشور در فرودگاه زوریخ دچار حمله قلبی شد و علیرغم تلاشهای پزشکان دربعادز ظهر همان روز در یکی از بیمارستان‌های این شهر درگذشت. بازرگان بهنگام مرگ ۸۷ سال داشت.

مهندس مهدی بازرگان یکی از نمایندگان شاخص بورژوازی ایران بود. وی در زمان حکومت دکتر مصدق در مبارزات ملی شدن صنایع نفت حضور فعال داشت و یکی از اعضای ایران در کمیسیون خلع ید از شرکت نفت انگلیس بود. پس از پیروزی ایران در مبارزات ملی کردن صنایع نفت بازرگان مسئولیت هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران را برعهده گرفت و سپس رئیس سازمان آب تهران شد.

در زمان نخست وزیر آقای بازرگان بود که دوباره چادر بر سر زنان ایران کرده و حجاب اسلامی را اجباری کردند و متعاقب آن اوپاش و اراذل و پاسدار و کمیته‌چی راهپیماییهای گوناگون زنان بویژه در روزهای ۱۷-۱۸ و ۱۹ اسفند سال انقلاب را بخاک و خون کشیدند و کسی متعرضشان نشد.

در زمان نخست وزیر آقای بازرگان بود که ارتش، همان ارتشی که تا روزهای قبل در چارچوب نظامی دیگر مردم را سرکوب میکرد، در «نوروز آزادی» به کردستان و حشیانه حمله برد و توپ و بمب برسر مردم ریخت. در اینجا نیز صدایی از آقای بازرگان بیرون نیامد.

در زمان نخست وزیر همین آقای بازرگان بود که به گنبد هجوم بردند و چهارتن از بهترین رهبران خلق ادامه در صفحه ۵

مهدی بازرگان که در اوایل دهه ۴۰ شمسی «نهضت آزادی» را بوجود آورده بود، بعلت فعالیتهای سیاسی بمدت ۶ سال بزندان رفت.

مبارزات بازرگان برعلیه رژیم سلطنتی پهلوی همواره در چارچوب سیم صورت گرفت. بازرگان به قانون اساسی رژیم شاه اعتقاد داشت و به آن احترام میگذاشت و بمثابة نماینده فکری بورژوازی لیبرال ایران خواهان امتیازات بیشتری برای این طبقه بود و شعار معروف «شاه باید سلطنت کند، نه حکومت» را حتی تا هفته‌های پیش از پیروزی انقلاب بهمن برزبان داشت. بی جهت نبود که بازرگان علیرغم مبارزات نیم‌بندش چندی رئیس دانشکده فنی دانشگاه تهران بود.

بازرگان از برآمد توده‌های یمناک بود و از جنبشهای مردمی به این علت که می توانند از کنترل خارج شوند هراس داشت و همواره اظهار می داشت که مبارزاتش برای ریزش باران بود و نه سرازیر شدن سیل.

بازرگان که خود را ادامه‌دهنده راه مصدق میدانست، همانند وی به آمریکا تمایل داشت و او را دوست مردم ایران میدانست. با این تفاوت فاحش که اگر بر آن باشیم که دکتر مصدق شناختی نسبت به امپریالیسم نخواستند آمریکا نداشت، آقای بازرگان دیگر باید امپریالیسم آمریکا را که جنایاتش برعلیه بشریت عیان است می شناخت. ایشان از همان آغاز احراز پست اولین نخست وزیر دولت اسلامی کوشید تا از استمرار مبارزات ضدامپریالیستی مردم جلوگیری و از روابط دوستانه با آمریکا سخن میراند. آمریکائیاها در زمان نخست وزیر ایشان بود که توانستند دستگاههای الکترونیکی حساس استراق سمع را از کشور خارج سازند.

مذاکرات مهم بازرگان با بختیار وارثی

مذاکرات سه جانبه مهم در جهت یافتن راسل سیاسی و بسطون خواربازی است.

نقطه و تحریکات در کارگامیها و کار خابجات محکوم است

طبق بخشنامه نخست وزیر توپخانه گران و تحریک کنندگان در کلز گاهها و کار خابجات

ضد انقلابی شناخته میشوند

به کارگران کارخانجانی که دچار تعطیل گردند دستمزد پرداخت نخواهد شد

سیمپان

تک شماره - ۱۵ ریال

دوشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۸ - بیست و چهارم جلدی هجری ۱۳۹۹ - شماره ۱۰۷۱۲

شنبه ۸ اسفند ماه ۱۳۵۷

مهندس بازرگان: با کمیته امام اختلافی نداریم

سپاه پاسداران انقلاب ایجاد میشود

چهارشنبه ۲ اسفند ۱۳۵۷

آیندگان

آیا انتشار آیندگان باید ادامه یابد؟

مبارزات بازرگان: نظام موجود را به هوای که جانشینش نشده بهم زیند

آیندگان

ترکمن را کشتند. باز هم کسی از آقای بازرگان چیزی نشنید.

در زمان نخست وزیری آقای مهندس بازرگان لایحه ضدانقلابی مطبوعات توسط کابینه ایشان به تصویب رسید و شمشیر سانور و آزادی‌کشی از همان آغاز صدارتشان بر سر مطبوعات آزاده ایران فرود آمد. در زمان ایشان بود که در روزنامه آیدگان را به بهانه‌های واهی تخته کردند و تظاهراتی را که بنفع آزادی مطبوعات در مرداد ۱۳۵۸ صورت گرفت، بخون کشیدند. آقای بازرگان بازم ساکت بود.

با همفکری، همیاری و موافقت آقای بازرگان بود که «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» ایجاد شد و به نهادی تبدیل گردید که سالهاست بمثابة بازوی نگهدارنده و مسلح جمهوری اسلامی در کشتار مردم آزادیخواه سر از پا نمی‌شناسد.

در زمان صدارت مهندس بازرگان هرگونه اعتصاب و اعتراض کارگری را ضدانقلابی خواندند و مجازاتهای شدید و غلیظ برای آنها تعیین کردند.

آقای بازرگان نقش تعیین کننده‌ای در تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی و برگزاری یکی از ضدموکراتیک‌ترین انتخابات ایران در روز ۱۲ فروردین سال ۱۳۵۸ ایفا کرد.

آقای بازرگان و نهضت آزادی و روزنامه میزانش سرانجام در نبرد قدرت با جناح خمینی به شکست تن دردادند. بازرگان بدنبال مذاکره با نماینده کارتر - برژینسکی - در الجزیره مجبور به استعفاء گردید و سپس روزنامه «میزان» ایشان به همان سرنوشتی دچار آمد که بازرگان خود برای «آیدگان» بوجود آورده بود. علیرغم آن آقای بازرگان همواره موافق نظام و طرفدار قانون اساسی آن بود و کسانی را که در پی سرنگونی این رژیم سفاک بودند، خائن قلمداد می‌نمود. بازرگان بارها در مصاحبه با رسانه‌های گروهی غرب اظهار داشته بود که در ایران آزادی سیاسی برای کسانی که نخواهند نظام را براندازند وجود دارد و شاهدش را فعالیت «نهضت آزادی» می‌آورد.

بازرگان تا چندی پیش از درگذشتش همانند بسیاری از چپ‌نماها طرفدار سیاست «استحاله» بود و اگر ایشان در مصاحبه‌هایی که همین چندی پیش با نشریات لوموند و فرانکفورتر روندشاو بعمل آوردند، اظهار میدارند که با این رژیم کاری از پیش نخواهد رفت، مبین تغییر بازرگان نیست، بلکه دقیقاً نشان از آن دارد که این رژیم آتقدر سفاک و خونخوار است، آتقدر خائن به منافع مردم ماست که حتی آقای مهندس بازرگان نیز که خود در پا گرفتن این رژیم نقشی اساسی داشت به آن رسید که این رژیم «باید برود».

بیچاره «چپ نمایان دموکرات» ما که هنوز خواهان مستحیل شدنند.

امپریالیسم روس...

چشیده‌ایم و به همین جهت با پوست و خون خود حس میکنیم که امپریالیسم وحشی روس به چه جنایت هولناکی در سرزمین چین‌ها دست می‌زند. مردم بی‌دفاع را به گلوله و توپ و بمب می‌بندد، شهرها را با خاک یکسان میکند و به آتش می‌کشد تا نیروی مقاومت مردم را درهم شکنند و آنها را برای قبول سلطه امپریالیسم روس مهیا سازد. ماشین عظیم تبلیغات امپریالیستی غرب ساکت است و سخنانش از حد زمره تجاوز نمی‌کند. زیرا «یلتین» شوونیست برای امپریالیسم غرب بمراتب مطبوعتر است تا «کمونیسم استالینی» که همه افسانه سرایان امپریالیسم علیرغم بکارگیری همه استعداد عوامفریبی‌شان قادر نشده‌اند از بمباران و قتل عام عمومی مردم یکی از جمهوریهای شوروی در زمان وی صحبت کنند. در زمان استالین دولت شوراهای به اینگوش‌ها و چین‌ها این امکان را داد که بر اساس قانون اساسی سال ۱۹۳۶ گرد آیند و جمهوری منطقه خودمختار خود را مشترکاً تاسیس کنند. جمهوری خودمختاری بنابه دلایلی هم‌تراز سایر جمهوریهای سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی نبود ولی از جمله از حق گسترش فرهنگ خود برخوردار بود.

چین‌ها در زمان جنگ جهانی دوم تحت عنوان همکاری با آلمانها مورد انتقاد قرار گرفتند و در سال ۱۹۴۴ بدنبال پیروزی ارتش سرخ بر آلمان نازی خودمختاری منطقه‌ای آنان باطل اعلام گردید. خروشچف که میخواست برای قربانیان «جنایات استالین» مجسمه بسازد، تصمیم هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی برهبری کالینین را اقدام خودسرانه استالین جلوه داد و از همه «قربانیان استالین» اعاده حیثیت کرد و بر این اساس وی جمهوری چین - اینگوش را مجدداً از حق استقرار خودمختاری منطقه‌ای برخوردار کرد تا فرزند خلفش «یلتین» آترا بخاک و خون بکشد. همان کسانی که صفحات نشریات خود را از ناحیهها و بیعدالتی‌های استالین نسبت به چینها و اینگوشها و آلمانی‌های کرانه ولگا و ... پرمیکردند، بر فجایع «یلتین» دم فرو بسته‌اند و دست وی را با این عنوان که مسئله چینها یک امر داخلی است در انجام هر جنایتی باز گذاشته‌اند. مگر امر داخلی جواز برای کشتار است؟ مگر اختلافات کرواتها و اسلونها و صربها «امرداخلی» نبود؟ مگر مرزهای یوگسلاوی را همه ممالک جهان برسمیت نشناخته بودند؟ مگر یوگسلاوی عضو سازمان ملل، عضو «کنفرانس امنیت و همکاری اروپا» نبود؟ قدر مسلم این است که «امر داخلی» در یوگسلاوی با سیاست عمومی امپریالیسم برای توسعه و تقسیم مناطق نفوذ همخوانی نداشت و بدین جهت به

نفوذ آشکار و گستاخانه در آنجا دست زد و به اعتراضات پنهان و آشکار سایر ممالک منطقه به این مداخله‌جویی وقعی ننهاد. لیکن چین را بخشی از منطقه نفوذ امپریالیسم روس بحساب می‌آورد و لذا «امرداخلی» برای وی ناگهان معنای دیگری میابد. بورژوا لیبرالهای غرب جواز آدمکشی را صادر کرده‌اند زیرا آنها به وجود «یلتین»ها برای سرکو مبارزه بلشویکهای شوروی که به استالین عشق می‌ورزند نیاز دارند و در عین حال از درگیریهای داخلی روسیه که فرصت توسعه طلبی را از وی میگیرند خشنودند. آنها جنایات «یلتین» را وسیله حمله به استالین قرار داده‌اند تا مبلغ ناسیونالیسم کور باشند.

این که افکار عقب‌مانده مذهبی در چین پس از استحاله شوروی به رویزیونیم زمینه رشد پیدا کرده است، محصول سالها خیانت رویزیونیستهای این کشور است که ما امروز با نتایج آن روبرو هستیم. اگر «یلتین» در کلیسای ارتدوکس بر سینه خود صلیب میکشد و مبارزه کمونیستها با «افیون توده‌ها» رابه مضحکه میکشد، نباید از رشد افکار عقب‌مانده اسلامی در چین در شگفت شود. رشد افکار مذهبی با حمایت از تزاریم در جمهوریهای غیرمسلمان، رشد پان اسلامیم را در جمهوریهای مسلمان‌نشین بدنبال می‌آورد و این نتیجه منطقی تکیه به عوامفریبی مذهبی است.

همه از خود می‌پرسند که اگر جمهوری چین بخشی از خاک فدراتیو روسیه و عضوی از این پیکره است، پس چرا یلتین گروزی را با بمباران دائمی به تل خاک بدل میکند؟ این کار حقیقتاً چه مفهومی دارد، مگر نه آنست که باید مجدداً با نیروی مردم روسیه، این شهر را از نو ساخت؟ همان مردمی که انزجار خود را بیش از پیش نسبت به این آدمکشی و قتل عام اعلام میدارند. در پاسخ به پرسش فوق‌الذکر حقیقتی نهفته است و آن زمانی آشکار میشود که بدانیم هدف یلتین گرفتن زهرچشم از سایر جمهوریهای روسیه فدراتیو است. کسی که از سرنوشت آذربایجان، گرجستان و ارمنستان نیاموخت به سرنوشت غم‌انگیز چین گرفتار می‌شود.

بحران‌های داخلی روسیه تازه آغاز شده است. تنها انترناسیونالیسم پرولتری است که به همکاری و همیاری خلقها مدد میرساند. روسیه امروز محصول بیش از سی سال تسلط رویزیونیم در شوروی است و یکشبه زائیده نشده است و دسایش اش نه با ایجاد تفرقه بین جمهوریهای فقفاز آغاز شده است و نه با کشتار مردم چین خاتمه می‌پذیرد و نه وحدتش بر اساس تزاریم و تکیه بر مذهب قابل دوام است.

توحش روس که با رضایت غرب صورت می‌گیرد در راستای به اسارت کشیدن هرچه بیشتر ملت‌ها صورت می‌گیرد و ما در این عرصه تازه در آغاز راهیم. این قصه سر دراز دارد.

حزب پیکارگر...

حزب طبقه کارگر دموکراتیک بود و آزادی اندیشه در آن برسمیت شناخته میشد و این تنوع افکار موجب رشد آن میگردد، حزب زنده بود، حق اقلیت را برسمیت می شناخت و از این قبیل جمله پردازیهای بورژواپسند که بر دل انسانهای ناآگاه و بویژه روشنفکران می نشیند. کلمات زیبایی نظیر «تنوع افکار»، «دموکراتیک»، «حق اقلیت»، «حزب زنده»، «آزادی اندیشه»، و گفتارهای ناهنجاری نظیر «ماشین رای گیری»، «نظر شخص دبیرکل»، «جماعت اکثریت»، «ممانعت از آزادی اندیشه»، «سرکوب نظر»، باید به این نحوه استدلال عوامفریبانه قدرت بخشد. چنانچه از تبلیغات آنتی کمونیستی بویژه توسط تروتسکیستها و «چیپا»یی که بیکباره همه واله و شیدای مفهوم دموکراسی شده اند و تو گوئی بتازگی به افتخار کشف نائل گشته اند، بگذریم و خود در صدد جستجو برآیم با منظره دیگری روبرو خواهیم شد که تجلی واقعیت است. البته اگر اساساً خواهان کشف واقعیت باشیم.

وضعیت یک جمع نوازنده را در نظر بگیرید که خود را آماده اجرای برنامه مهمی مینماید که مورد استقبال عمومی است و همه مردم مشتاق استماع آهنگهای آن هستند و باز قدرت تخیل خود را بیاری بگیرید و تصور کنید که در حین اجرای برنامه بروی صحنه در حضور تماشاچیان مشتاق، بر اساس اصل «تنوع افکار»، «آزادی اندیشه»، «حق اقلیت»، «احترام به اصل دموکراسی»، هرکس ساز خود را بدون انطباق با جمع بنوازد. نتیجه ناهنجار آن در گوش شنوندگان تنها موجب لعنت خواهد بود و جمعیتی دیگر باقی نخواهد ماند تا گوش به «نوی اقلیتها» بدهد.

در حزب طبقه کارگر وضع چنین است که مسائل مورد نظر براساس ضرورت و درجه اهمیت آن به بحث گذاشته میشوند، برای بحث و جمع آوری اسناد و مدارک یک مدت قابل قبول و منطقی در نظر گرفته میشود، هرکس از این حق برخوردار است که بصورت فردی یا جمعی از نظری دفاع و یا از قبول آن امتناع کند، بصورت کتبی در نشریات حزبی به بحث پردازد، در جلسات گفت و شنود تا آنجائیکه اصل پنهانکاری اجازه میدهد شرکت ورزد و از ایده های خود دفاع کند. واقعیت این است که نمیشود بحثها را تا ابد کش داد تا تک تک افراد قانع شوند و عملاً مبارزه را تعطیل کرد و از زیربار نتیجه گیری و تصمیم گیری شانه خالی کرد. سرانجام هربحثی باید بصورت سندی ثبت گردد و از این تاریخ این سند حزبی خط سیاسی، خط حرکت حزب را در آن زمینه مورد بحث تعیین میکند و این سیاست در عمل اجرا میگردد، در پراتیک صحت و سقم آن جمع بندی شده و چه بسا که حزب ناچار شود

این سیاست را براساس داده ها و اطلاعات جدیدی که بدست می آورد و منجر به دانش بیشتر وی میگردد تغییر دهد. ممکن است در یک تصمیم گیری اقلیت در درون حزب نظری را نمایندگی کند که در آینده صحت خود را در عمل نمایان سازد و نشان دهد که نظر اکثریت نادرست بوده است، مگر نه این است که همین نظر نادرست در آنروز از نظر اکثریت با سطح آگاهی و داده های آنروز درست بنظر می آمده است و به شیوه دموکراتیک پس از بحثهای ضروری بصورت سند کار حزبی درآمده است. پس دیگر چه جای انتقاد باقی میماند. مگر اینکه بخواهیم از اینگونه قرائن نتیجه بگیریم که بجای تابعیت اقلیت از اکثریت، اصل تابعیت اکثریت از اقلیت را بنشانیم و تازه این خود مشکل گشا نیست. چه اینکه هیچکس قادر نیست پیشگویی کند که نظریات اقلیت همواره صحیح خواهد بود. ما در اینجا وارد این بحث که تعریف اقلیت در حزب چیست نمی شویم و آنرا به مقاله دیگری موکول میکنیم و فقط اظهار نظر خود را به مبحث آزادی فراکسیون در حزب محدود میکنیم. پس مخالفت با فراکسیون در حزب، مخالفت با بحث و تبادل نظر از طریقی که موازین حزبی تعیین کرده اند، نیست. در تاریخ جهان مثالی زنده تر از تاریخ حزب کمونیست بلشویک شوروی نداریم که چه قبل و چه پس از به قدرت رسیدن پرولتاریا در روسیه، عظیم ترین کتابخانه های جهان را ایجاد کرد، دامنه جنبش تحقیقی را گسترش داد و به جنبش فکری در همه جا دامن زد. به مهمترین مسائل فلسفی و تئوریک عصر خود پاسخ گفت و این همه دستاوردهای علمی بوجود آورد که طبیعتاً نمی توانست ناشی از مغز یک «دبیرکل» باشد. بدیهی است که این موفقیتها نتیجه مجموعه فعالیت حزب و رهبری وی در دولت بود. هنوز که هنوز است حتی مورخین بورژوازی ما برای تحقیقات خود به منابع شوروی مراجعه میکنند.

عدم موافقت با فراکسیون در حزب، برخلاف آنچه آنتی کمونیستها جلوه میدهند مترادف ممانعت از شنیدن نظر مخالف نیست، این اظهارات دروغین را برای طبع روشنفکران غرزن خرده بورژوا میسازند، فراکسیون ایجاد سازمان در سازمان، تشکیلات جداگانه در حزب است که نمی خواهد به انضباط حزبی تن در دهد. شکست نظریاتش را نمی پذیرد، بر محور آن سازمانی جداگانه می آفریند که اساساً خود را دارد، پلاتفرم خود را دارد، حق عضویت خود را دارد، حوزه حزبی خود را دارد، تظاهرات فراکسیون خود را در اول ماه مه برگزار میکند، اعلامیه خود را انتشار میدهد و بر تصمیمات اکثریت حزب گردن نمی نهد، گردنکشی میکند تا وحدت حزب را برهم زند. این فراکسیون طبل توخالی گروه نوازندگان است که در گرما گرم رزم بر طبل پراکندگی میکوبند، یهوده گوست، غرور کاذب

روشنفکریش بوی امان نمیدهد که انضباط بپذیرد، هم رنگ گروه نوازندگان بنوازد و وقت نمایش را با وقت تمرین آلت موسیقی فردی عوضی نگیرد. وظیفه حزب در این زمان چیست؟ آیا باید با جریانهای منحرفی از این نوع که زیر بار حرف حساب نمی روند و شکست تئوریک خود را نمی پذیرند، به انضباط تن در نمی دهند و به اخلال مشغولند، مدارا کند؟ آیا نباید فعالیت آنرا در درون حزب ممنوع سازد؟ آنکس که به این لیبرالیسم دچار شود این شعر درباره اش مصداق میابد که بقول شاعر:

ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود برگوسفندان
حزبی که ما طالب آن هستیم باید عاری از فراکسیونیم
باشد. باید اعضایش خلاقانه در بحثها شرکت کنند، انتقاد نمایند، پیشنهاد دهند، سبک کار خود و حزب را بهبود بخشند و این را از راهی متحقق کنند که موازین حزبی مورد تأیید سمینارها و پلنومها و کنگره های حزبی مجاز دانسته اند. فراکسیونیم جایی در حزب طبقه کارگر ندارد و از جانب حزب طراز نوین طبقه کارگر برسمیت شناخته نمی شود. حزب طبقه کارگر جمع آشفتگان نیست که منش روشنفکری خود را با گپ های خود پسندانه ارضا کنند. فراکسیون بازی از لیبرالیسم بورژوازی نتیجه میشود، به سرگیجه در جنبش کارگری دامن میزند و دشمن وحدت اراده پشاهنگ پرولتاریاست. ما بپیزی که برای پیمودن راه صعب العبور مبارزه طبقاتی نیازمندیم لیبرالیسم بورژوازی نیست، انضباط پرولتری است و این امر بدون ستاد فرماندهی پرولتاریا که دربرگیرنده پیشروان آن باشد، مقدور نیست.

★★★★★★★★★★

پاسخ به خوانندگان

رفیق ب - از بویارد - نامه پر از مهر و محبت تان را با مسرت فراوان دریافت کردیم. از ابراز امتنان نسبت به نشریه متشکریم. اظهارات شما مسلماً مشوق ما در ادامه راهمان خواهد بود.

ما نظریات شما را مد نظر قرار خواهیم داد. امیدواریم که نامه جداگانه ای را که برایتان ارسال داشتیم، دریافت کرده باشید.

رفیق ع - از فنلاند - دوست گرامی نامه شما رسید. از لطف تان بسیار متشکریم. نشریه «توفان» به پیشنهادات شما توجه کرده و از آنها استفاده خواهد نمود. باز هم با ما مکاتبه کنید و نوشته ها و اشعار خود را برای ما ارسال دارید

از کمتهای مالی تان متشکریم

بیژن ۱۰۰ مارک
مهرگان ۲۵۰ مارک

ترور به شیوه...

دولتی ضد ترور و وحشیانه بقتل رسیده‌اند. در میان مقتولین اسامی ای بیچشم می‌خورد که اشتهاها توسط این باند دولتی کشته شده‌اند. بنوشته روزنامه آلمانی زبان فرانکفورتر روندشاو هنگامی که وزارت کشور اسپانیا اطلاع حاصل نمود که دو تن از اعضای این گروه بخاطر ضدیت با رئیس باند خویش قصد افشای این سازمان دولتی را دارند، توسط رئیس سازمان امنیت اسپانیا آقای رافائل ورا به حساب هریک از آنها مبلغ ۱/۵ میلیون دلار حق السکوت واریز نمود. حال دادگاههای دولتی و البته «دموکراتیک» اسپانیا در پیگرد این دو تن می‌باشند. آقای فیلیپه گونزالس رئیس جمهور سویال دموکرات اسپانیا در تاریخ ۱۰ ژانویه سال جاری در یک برنامه تلویزیونی اظهار داشت که ایشان با عملکرد این گروه ضد ترور هرگز موافقت نداشته و از عملیات آن پشتیبانی نکرده و اصولاً هیچگونه اطلاعی از این نوع ترورها نداشته است. در یک همه پرسی بیش از ۵۲ درصد از بینندگان تلویزیون اظهار داشتند که سخنان آقای گونزالس دروغ محض است.

اظهارات آقای گونزالس که به قصد فریب افکار عمومی در شواهد تلویزیونی صورت می‌گیرند، دقیقاً نمایانگر آن است که بورژوازی با عوامفریبی «دموکراسی برای همه» را بر پرچم خود نوشته است ولی این «موهبت» در عمل در این سیستم استثمارگر به عده قلیلی تعلق دارد که به پاس قتل انسانهای بیگناه، جوایز چند میلیون دلاری نیز می‌گیرند. عدم اطلاع آقای گونزالس از این اتفاقات گواهی بر هرج و مرج در دستگاه بورژوازی اسپانیا نیست بلکه تاکتیکی است که بکار برده می‌شود تا کل این دستگاه «دموکراتیک» توسط توده‌های مردم بزر علامت سوال برده نشود.

اینگونه حوادث البته تنها مختص اسپانیا نیست. در سایر کشورهای «متمدن» و «بورژوا» نیز این چنین باندهای ترور دولتی موجودند و هرازگاهی اخبار جنایاتشان به بیرون درز می‌کند. دولتهای بورژوازی دستگاههای عریض و طویل دادگستری را علم نموده‌اند، بسیاری‌شان حکم اعدام را لغو کرده‌اند، ولی اتفاقات اخیر اسپانیا و سایر نقاط این چنینی درست بیانگر این امر است که این قوانین عوامفریب و عامه پسند برای سرگرم کردن توده‌هاست و حکم اعدام انسان در سیستم سرمایه‌داری «متمدن» نه در دادگاههای علنی که برای حفظ چهره در اتفاقاتی درسته صورت می‌گیرد و این تازه در حالیتی که بورژوازی هنوز بر خر مراد سوار است و وای بر آن روزی که به وی احساس خطری دست بدهد.

چه خوب می‌بود که در «دادگاه تاریخ» اسامی این بیگناهان تیرباران شده نیز توجه کسانی را به خود جلب می‌کرد.

چارلی چاپلین...

است که موضع سیاسی روشنی اتخاذ کنم. همه چیز تعمیم داده می‌شود، همه چیز را صوری می‌بینند. چنانچه آدم برای مثال پایش به لبه پله بخورد، پله، چنانچه آدم پای چپش به لبه پله بخورد فوراً متهم می‌شود که کمونیست است. لیکن من به هیچ عقیده سیاسی ابداً وابسته نیستم. من در تمام طول عمرم عضو حزب سیاسی نبوده‌ام و در زندگی‌م تاکنون در انتخاباتی شرکت نکرده‌ام!... آیا پاسخ سؤال شما را دادم؟»

این پاسخ سؤال مامور معذور نبود و وی ول‌کن نبود و می‌خواست بداند که آیا چارلی چاپلین هوادار کمونیسم هست و یا نیست. چاپلین مجدداً جواب داد:

«هوادار کمونیست؟ این امر باید دقیقتر توضیح داده شود. من نمیدانم شما تحت عنوان «هواداری از کمونیسم» چه می‌فهمید. من اینطور بیان می‌کنم: در طی جنگ من شدت از روسیه (اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی - توفان) هواداری می‌کردم زیرا معتقد بودم که آنها جبهه را حفظ می‌کنند و من این امر را فراموش نمی‌کنم و بر این نظرم که من مدیون روسیه (بخوانید اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی - توفان) هستم. من معتقدم که وی با کمک اساسی خود در جنگیدن و جان باختن پیروزی متفقین را میسر ساخت. به این مفهوم من یک هوادارم.»

امپریالیسم آمریکا در همان آغاز تشکیل کمیون تدوین طرح اعلامیه جهانی حقوق بشر با نقض آشکار ارزشهای آن درک خود را نسبت به این حقوق به جهانیان عرضه داشت و این سیاست تا به امروز ماهیتاً تفاوتی نکرده است و فقط اشکال خود را تغییر داده است، عوامفریبانه‌تر عمل می‌کند و وای به حال آن «چپ» سرخورده‌ای که به این یابوهای امپریالیستی دل ببندد و از تجربه روزگار نیاموزد.

زندگی بهشتی ...

این حکایت شیرین وضع حال کنونی ایران است. رژیم غارت و چپاول کماکان همچون زالویی مشغول مکیدن شیوه جان مردم است.

«شاه کار» گذش بالا آمده اخیر جمهوری اسلام بالا کشیدن میلیاردها تومان از بانکهای صادرات و سپه توسط سرکردگان این رژیم است. فقط ظرف یکی دو سال اخیر تاکنون مبلغ ۱۲۴ میلیارد تومان (لطفاً یکبار دیگر بخوانید - ۱۲۴ میلیارد تومان) در صندوقهای دو بانک فوق «ناپدید» شده‌اند و جالب آنکه همه از نام و نشان این گانکسترها اطلاع دارند ولی آنها آزادانه به خارج سفر می‌کنند و «پوله‌های بیصاحب» را پس از تبدیل آن به مارک و دلار در بانکهای اروپایی برای روز مبادا پس انداز می‌کنند.

در کنار اعتراضات مردمی به این غارت علنی، سلطنت طلبان نیز بناگاه فریاد اعتراض به آسمان برآورده‌اند. اعتراض آنها نه از روی دلسوزی بلکه از روی حسادت است. آنها در حسرت آن دورانی بسر می‌برند که خود بجای ملایان خزانه مملکت را غارت می‌کردند و نه گونی گونی که چمدان چمدان ثروت کشور را می‌بردند. سران جمهوری اسلامی پس از سرنگونی شاه اعلام داشتند که ما «نه برای خریزه که برای اسلام انقلاب کرده‌ایم». این نسخه تنها برای محرومین جامعه پیچیده شده بود که باید به امید رفتن به بهشت موعود، بسوزند و بسازند.

راهزنی عظیم کنونی سران جمهوری اسلامی بخوبی نشان می‌دهد که آنان با چه تزویری «آیات آسمانی» را به خورد انسانهای زمینی می‌دهند تا بدینوسیله بهشت خود را در همین دنیا برپا دارند.



رویدادهای مهم ماه بهمن

۱۲ بهمن ۱۳۰۰	قیام لاهوتی شاعر بزرگ کمونیست در شهر تبریز
اول بهمن ۱۳۰۲	درگذشت لنین رهبر بزرگ انقلاب شوروی
۱۴ بهمن ۱۳۱۸	شهادت دکتر تقی ارانی
۲ بهمن ۱۳۲۴	تاسیس جمهوری خودمختار کردستان ایران
۱۹ بهمن ۱۳۵۲	تیرباران خسروگل سرخی و کرامت دانشیان
۲۴ بهمن ۱۳۵۳	درگذشت رفیق احمد قاسمی
۲۲ بهمن ۱۳۵۷	سالروز انقلاب بهمن
۲۱ بهمن ۱۳۵۷	شهادت رفقا محمد جواد عرفانیان و مهدی اقتدارمنش
۶ بهمن ۱۳۶۰	شهادت رفیق عباس گودرزی

امپریالیسم روس یکشبه زاده نشد

چچن‌ها خلقی در ناحیه شمالی قفقاز میباشند که در سرزمینی به نام چچنی سکونت دارند. مساحت چچنی ۱۹۳۰۰ کیلومتر مربع است و جمعیتی بیش از ۱/۵ میلیون نفر را دربر میگیرد. کشاورزی و دامپروری در این سرزمین رونق دارد. چچنی دارای منابع سرشار نفت است و شاه‌لوله نفتی روسیه به اروپا از خاک چچنی میگذرد. علیرغم این ثروت سرشار خلق چچن در زمره فقیرترین خلقهای روسیه است. این در حالیست که دولت روسیه در طی سه سال گذشته با فروش نفت چچنی به اروپا بیش از ۱۵ میلیارد دلار درآمد داشته است.

توفان

سال اول شماره ۳

چارلی چاپلین و

شوروی زمان استالین

ما ایرانیان طعم تلخ بیماران و موشک‌باران شهرهای مسکونی را چشیده‌ایم و دیده‌ایم که چگونه در یک آن خانواده‌ای متلاشی شده و دسترنج صدهانفر در اثر انفجار ماده‌ای منفجره نابود شده است. اجساد متلاشی شده، خانه‌های سوخته، ناله‌های جگرسوز، زندگی در وحشت مرگ، آوارگی و بیخانمانی، از دست دادن نان‌آور یا جگرگوشه خانواده، تصاویر هشدار دهنده‌ای هستند که از مقابل دیدگان ما میگذرند و نفرت ما را نسبت به جنگ آفرینان، امپریالیستها و سوداگران اسلحه افزایش میدهند که بخاطر حرص سود و افزودن بر سرمایه مغرورانه از روی اجساد میلیون‌ها انسان بی‌دفاع میگذرند. ما رنج مردم عراق را وقتی موشکهای آمریکایی آنها را به آتش می‌بستند حس می‌کردیم و به سرنوشت غم‌انگیز آنها که مانند ما در کمند ارتجاعی سیاه و استبدادی گرفتار آمده‌اند می‌اندیشیدیم و میدانستیم که ما هردو خلق قربانی تجاوز و توطئه، قربانی طمع و حرص و آرزو سرمایه‌داری جهانی هستیم. ما شاهد بودیم که همه دول «بشردوست» و کلیه ممالک سرمایه‌داری لیبرال - این کعبه آمال چپ‌نمایان سابق ایرانی و بورژوا لیبرال پسندان امروز - لب از لب نگشودند و به این کشتارهای سب و غیرانسانی اعتراضی نکردند.

ادامه در صفحه ۵

ما طعم تلخ بشردوستی مزورانه سرمایه‌داری را

چارلی چاپلین نابغه عالم سینما و هنرمند مردمی بدون شک یکی از استثنائات هنر هفتم بود. زندگی این هنرمند سراسر در حمایت از زحمتکشان، انتقاد از سرمایه‌داری و حمایت از اتحاد - ماهر شوروی سوسیالیستی در عصر استالین بود و این مواضع خود گناهی بود که از جانب امپریالیسم قابل بخشش نبود. در دورانی که وجدان بشری از بهیمیت فاشیسم منزجر شده بود و پبای تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر رفت، امپریالیسم آمریکا به تدارک هجوم عظیمی علیه هنرمندان و نویسندگان و روشنفکران مرفعی این کشور پرداخت.

هنوز مرکب طرح اعلامیه جهانی حقوق بشر در نیویورک خشک نشده بود که امپریالیسم آمریکا چاپلین را در سال ۱۹۴۷ بخاطر بیان افکارش و حمایت بی‌دریغ از زحمتکشان بمحاکمه کشیده و با بستن اتهام کمونیستی به وی قصد اخراجش را از آمریکا در سر می‌پروراند. با نمایش فیلم «دیکتاتور بزرگ» در شوروی سوسیالیستی بر دامنه حملات آنتی کمونیستها در آمریکا به چاپلین افزوده گشت. در یک مصاحبه مطبوعاتی خبرنگار مزدور آمریکایی از چاپلین می‌پرسد: «در گذشته اغلب این اجبار دیده میشد که شما را متهم به دنباله‌روی و هواداری از کمونیسم بکنند. میتوانید موضع سیاسی کنونی خود را روشن کنید».

چارلی که فضای ترور آنتی کمونیستی را حس میکرد با احتیاط جواب داد: «برای من جداً در زمان حال سخت ادامه در صفحه ۷»

زندگی بهشتی در «عالم فانی»

زاهدان کین جلوه بر محراب و منبر میکنند چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند
اختلاس نجومی از باتکهای کشور

از آنجا عبور میکرد. صحنه را دید. جلو رفت و خنده را سر داد و سپس گفت: ای مردم نادان مگر نمیدانید که آخوندجماعت چیزی به کسی نمی‌دهد باید بگویند دستمان را بگیر. و خود سپس جمله را ادا کرد و آخوند فی‌الغور دستش را چسبید و آزاب بیرون آمد.

ادامه در صفحه ۷

می‌گویند روزی ملایی در حوض آبی افتاده بود و با فریاد کمک می‌طلبید، تنی چند از عوام بسوی او شتافته و داد برآوردند: «حاج آقا دستت را بده». ملاباشی هیچ عکس‌العملی از خود نشان نمی‌داد. مردم گمان میکردند که وحشت بر او غلبه کرده و باعث گرفتگی و مانع حرکت دستهایش گردیده است. ظرفی

سخنی با خوانندگان

نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. این نشریه حاصل همکاری «حزب کار ایران» و «سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

حساب بانکی TUFAN MAINZ
VOLKSBANK
BLZ. 51390000 KONTO NR. 5396913
GERMANY

آدرس TUFAN FARD
POSTFACH 100113
60001 FRANKFURT
GERMANY